

## ۹۰۰د ممنوع برای زنان غارنشین

الهام مصطفوی

دانشمندان با تحقیق و جستجو روی فسیل اسکلت انسان‌های اولیه، دریافته‌اند که زنان حضور پررنگی در غارهای حمله گلادیاتورها به ماموت‌ها داشته‌اند و آنقدر تشویق می‌کرده‌اند که تکه فسیل‌های شان را پایین این‌گونه غارها که شباهت عجیبی به استادیوم‌های امروزی داشته‌اند، پیدا کرده‌اند. دانشمندان همچنین کشف کردند که علت فسیل شدن آن‌ها در پایین غارها موارد زیر بوده.

- از فرط هیجان

- بالا رفتن فشار خون و سکته تمام عیار

- برخورد انتهای نیزه‌ها با دماغ بانوان و زیاد شدن جراحی بینی
- کل کشیدن از انتهای حنجره و جر و واخر شدن تارهای صوتی
- کف زدن زیاد به گونه‌ای که رگ‌های کف دست شبیه جاده‌های آسفالتی پرایدگش شده
- برخورد فحش‌ها و اصوات نامأнос بالای ۳۰۰۰ دسی‌بل با گوش‌های زنان آن روز
- برخورد فیزیکی عاج ماموت‌های نگهبان در غارها (البته اشاره شده که کاملاً سهیوی بوده)
- ...

اما تنها به اینجا ختم نمی‌شده است و پس از پیروزی گلادیاتورها بر ماموت‌ها، طرفداران گلادیاتورها، سنگ به پابنده‌شان می‌چسبانند و آنها را به اطراف پرتتاب می‌کرده‌اند و به علت اصابت سنگ‌ها به سر بانوان در جا فوت می‌شده‌اند یا برگ سبزی بر سر نیزه‌هاشان می‌کرده و در آسمان می‌چرخانند که هنگام چرخش نیزه‌ها چشم زنان کور می‌شده و دیگر شهر گیرشان نمی‌آمده و تا ابد غارنشین می‌شده‌اند و مجبور بوده‌اند تمیان‌های برگ پیچ اعضاخانواده را با چشم کور و دندن نرم شده بشویند. پس از آن، ورود زنان را به غارهای مسابقه تا چند فرسخ آن‌طرف‌تر ممنوع کردند.



## سالن زیبایی

امیرحسین خوشحال

رفته بودش همسرم با پول من  
سالن زیبائی خیلی خفن!

بود رنگ موی او سبز و بنفش!  
ارتفاع کله‌اش همچون درفش!

ابروانش رنگ نارنجی مات!  
گودی چشمان او شکل دونات!

پشت پلکش تا حدودی صورتی!  
خط چشمانش عجیب و خطخطی!

ناخن دستش چو خون آشام بود!  
صبح رفت و وقتی آمد شام بودا!

ابتدا با دیدنش رنگم پرید  
روی من شد مثل موهایم سفیدا!

گفت: «من هستم زنت از من نترس!  
مثل آن کودک که می‌ترسد ز درس!»

گفتمش: «حالا شما باز آمدی  
با هزاران عشه و ناز آمدی

شام را آماده کن تا این شکم  
اندکی راحت شود از رنج و غم»

گفت: «پررو گشته‌ای عالیجناب!  
از محل پاشو بخر نان و کتاب»

گفتم: «عابر بانک من دست شمامست  
پس بده آن را که گیرم نان و ماست»

گفتمش: «کل حقوق بنده را  
صرف این آرایش عالی شده»

گفتمش: «کل حقوق بنده را  
قسط وام هفته‌ی آینده را

بهر آرایش به سالن داده‌ای؟  
واقعاً ای زن که خیلی ساده‌ای»

نگهبان با کفش خود زد بر سرم  
آمدم پیش عیال دیگرم!

